

«اصحاب سراچه» معروف بوده‌اند.

«اصحاب سراچه» طایفه‌ای از اهل معرفت و عالمان عارف مسلک اصلاح طلب در دهه‌های پایانی قرن سیزدهم ه.ق. در مشهد بودند که گاهی به ایشان «اصحاب سراچه» (بامداد، ۷۶/۶، ۱۱۲، ۲۷۱، و حبیب، ۲۱، ۲۵) و گاهی «اهل سراچه» (نایب‌الصّدر، ۳/۲۵۷) اطلاق کرده‌اند. وجه تسمیه و سبب اشتها این جماعت از نخبگان و روشنفکران فرهیخته، عرفان‌دوست و اصلاح طلب به «اصحاب سراچه» یا «اهل سراچه» از این رهگذر است که مرکز اجتماعی اینان، منزلی کوچک (سراچه‌ای) واقع در مرکز شهر مشهد - نزدیک مسجد جامع گوهرشاد و حرم امام علی بن موسی الرضا (ع) - بوده است (حبیب، ۲۵-۲۶).

عنوان «اصحاب سراچه» یا «اهل سراچه» برای این گروه از نخبگان فرهنگی در قرن سیزدهم، به اقتفاء و اقتباس «اصحاب صُفّه» یا «اهل صُفّه» انتخاب شده است که دسته‌ای از فقیران یاران پیامبر (ص) بوده‌اند و در ایوان مستقی در قسمت شمالی مسجدالنبی، ملازم مسجد و مهبیای عبادت بوده‌اند. این اصحاب صُفّه را بعدها صوفیان در «طبقات الصّوفیه»‌های خود، نخستین طبقه از صوفیان قلمداد کرده‌اند (هجویری، ۹۷؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۰۰، EI²). «اصحاب سراچه» هم‌چنین با «اخوان الصّفا» - دانشمندان و فلاسفه اصلاح‌گرای قرن پنجم که به تزکیه نفس اهمیت می‌دادند - وجه تشابه داشته‌اند. «اخوان الصّفا»ی قرن پنجم جمع‌ای از نخبگان فرهنگی اصلاح طلب با گرایشهای صوفیانه بودند که با مخفی کاری به تبلیغ افکار و اندیشه‌های خود در جهت مخالف جریان‌های حاکم عصر خلافت عباسی می‌پرداختند. (اخوان الصّفا، ۱/۳۲-۳۲۳)

۲- اعضای «اصحاب سراچه»

به تعبیر یک تن از دانشوران خراسان، «اعزّاصحاب سراچه» حاج میرزا حبیب خراسانی بود (ساعدی، ۲۶۹)، و به گزارش یکی دیگر از اینان، «زبده‌ی روشنفکران روحانی آن دوران که به‌علم و فضل و قدس و تقوی شهرتی به‌سزا

دهه‌های نهایی قرن سیزدهم هجری، شاهد جریانهای فکری و اجتماعی و تشکلهای متعددی در جهت تجدید فکر دینی و اصلاحات اجتماعی و سیاسی بود. یکی از این نهضت‌های فرهنگی - اجتماعی، تجمّع «اصحاب سراچه» در خراسان به‌همراهی حاج میرزا حبیب خراسانی، خدیوگیلانی، فاضل خراسانی، صیدعلی خان درگزی، رئیس‌الطلاب سبزواری و یاران ایشان بود. اصحاب سراچه، عموماً از طبقه عالمان و نخبگان فرهنگی مقیم خراسان بودند و در چهارچوبه التزام به اسلام و روح دیانت و پرهیز از تعصّب و ریا، بر تجدید و احیای فکر دینی، و لزوم اصلاحات فرهنگی و اجتماعی تأکید داشتند. این تشکّل فرهنگی - اجتماعی که زیر چتر عرفان تجربی و تزکیه نفس پیدا شده بود، با تحریک عوام به‌وسیله رهبران سنتی فرهنگی و سیاسی، محکوم و سرکوب شد.

کلید واژه‌ها: نهضت‌های فرهنگی، تشکلهای مدنی، تجدید فکر دینی، عرفان تجربی، اصلاحات اجتماعی، قرن سیزدهم هجری، سرگذشت و آراء، اصحاب سراچه.

۱- مدخل

نهضت اصلاحات در سرتاسر کشورهای مسلمان از جمله در ایران، عثمانی، مصر و هند به‌انواع مختلف (مانند «تنظیمات» در نظام حقوقی عثمانی و تشکیل «مصلحت‌خانه» و «شورای دولت» در ایران) در سده سیزدهم هجری، آغاز شد. هم‌چنین تشکیل انجمن‌های سرّی مثل فراموش‌خانه به رهبری میرزاملکم خان، یا اقدامات دیوانی، سیاسی و لشکری و کشوری به‌دست عباس میرزا نایب‌السلطنه، محمدتقی خان امیر کبیر و میرزااحسین خان سپهسالار همه اشکالی دیگر از فعالیت‌های نخبگان دیوانی، سیاسی و اجتماعی برای اصلاح وضع اداری و یافت سیاسی و اجتماعی بود. اما تشکّل‌های منحصرأ فرهنگی و مدنی در ایران خیلی نادر بوده است. مقاله حاضر، ناظر به بررسی و مطالعه یکی از چنین تشکّل‌های خاص فرهنگی است که به

تشکّل

فرهنگی -

اجتماعی

اصحاب

سراچه *

دکتر سیدحسین امین

دانشگاه علامه طباطبائی -

دانشکده حقوق

داشتند به اصحاب سراچه پیوستند» (حبیب، ۳۶).
به گفته دیگران پیشوای طریقتی اینان، مهدی خدیو گیلانی بوده است (نایب‌الصدر، ۳/۵۵۰)؛ با این همه، شیوه مرید و مرادی و آداب خانقاهی بین ایشان مرسوم نبوده است. به وقت اقامه نماز جماعت، بی آن که بین ایشان کسی اختصاصی به امامت داشته باشد، هر گاه یکی از ایشان به تنویر و تفاوت امام جماعت می شده است (حبیب، همانجا). بزرگ‌ترین اعضا و افراد «اصحاب سراچه» عبارت بودند از مهدی خدیو گیلانی (د. ۱۳۰۹ ه. ق.)، حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ه. ق.)، ملا غلامحسین شیخ الاسلام مشهد (۱۲۴۶-۱۳۱۹ ه. ق.)، حاج فاضل خراسانی (د. ۱۳۴۲ ه. ق.)، صیدعلی خان درگری (د. ۱۳۳۶ ه. ق.)، سیدزین‌العابدین رئیس‌الطلاب سبزواری (۱۲۴۵-۱۳۳۵ ه. ق.)، سید محمد امین الحکماء سبزواری (د. ۱۳۲۴ ه. ق.)، سید محمود قدسی تونی و ... که اکنون شرح احوال بعضی از ایشان جداگانه مذکور می‌شود.

۱-۲- اعز اصحاب سراچه: حاج میرزا حبیب خراسانی

اعز و اجل اصحاب سراچه، حاج میرزا حبیب‌الله مجتهد شهیدی خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ه. ق.) متخلص به حبیب، فقیه، عارف، و شاعر بزرگ، نجیب‌زاده‌ای از خاندان حاج میرزا مهدی مجتهد شهید (۱۱۵۴-۱۲۱۸ ه. ق.) - پدر حاج میرزا هدایت‌الله شهیدی (اعتماد السلطنه، ۲/۲۹۸) - بود. وی ضمن تحصیل مدارج عالی فقه و اصول در عراق، به دیدار غلام‌علی خان هندی که در بغداد حلقه ارشاد داشت می‌رفت. چون آن مرشد هندی در بغداد بدرد حیات گفت، جانشین او - خدیو گیلانی - به مشهد رهسپار شد. به توصیه حاج میرزا حبیب خراسانی که هنوز در عراق بود، سراچه بیرونی منزل حاج میرزا هدایت‌الله شهید مشهدی (جد حاج میرزا حبیب خراسانی) را در اختیار او گذاشتند. حاج میرزا حبیب خراسانی، پس از چندی خود به مشهد آمد و با آن که مجتهد و فقیه مسلم و صاحب مسند ترافغ و افتاء بود، از جهت طریقتی و سلوک روحانی به خدیو

سرسپرده بود چنان که در شعری در حق او گفته است:

جان فدای خدیو کشور دل

ختم شعرم به نام او افتاد

حاج میرزا حبیب خراسانی، پس از پراکنده شدن اصحاب سراچه به نجف بازگشت و چون به خراسان باز آمد، مدتی محضر ترافغ و قضاء و افتاء را ادامه داد. اما به زودی، دست از همه کارها کشید و در روستاهای اطراف مشهد با احوال جذبه و حیرت زندگی را به سر می‌برد. فضل‌الله بدایع‌نگار در ۱۳۰۰ شمسی در حق او می‌نویسد:

«از بدو جوانی و ربیعان شباب، یک نوع

انقطاعی از دنیا در وجودش تفرس می‌شد

که هر اندازه مقامات علمی اش بیشتر

می‌گشت نمایش عمل را به زهدات و ترک

دنیا بیشتر می‌داد که معلوم می‌شد طایر

روحش را از کنگره‌ی عرش صفیر می‌زنند و

به هوای آن آشیانه سرگرم اجتهاد و سلوک و

تکامل بود و به دام و دانه‌ی دنیا خود را

عادت نمی‌دهد و با آن که شؤونات

خانوادگی طوری بود که هر ناز و نعمتی مهنا

و هر عزت و جلالی برایش فراهم و مهیا

بود، ولی راحت خویش را در ارتیاضات

شاقه دیده بود که پیوسته به مجاهدات

نفسانیه خود را برای ترقیات روحانیه آماده

می‌ساخت از ... محاضر درس مرحوم

حجة الاسلام میرزای شیرازی و میرزای

رشتی و فاضل دربندی استفاده‌های کامل

نمود و با تحصیل اجازات مراجعت به مشهد

مقدس فرمود. با آن که مقدمش را اهالی

خراسان به مردمک چشم پذیرفتند و درک

محراب و منبرش را تسابق می‌نمودند،

پیوسته از شهر و شهرت فراری و چون

گوهر در کان کوهستان‌ها متواری بود و انس

خویش را به فقرای گمنام و ارباب حال و

مقامات انداخته بود و از اغنیا و اقویا و

متکبرین دوری و تنفر داشت و با مساکین و

ضعفا و خاکنشینان، هم‌تشین و جلیس بود

و حکام و ولات را خیلی به ندرت به خود راه

می‌داد و در مخالفت عامه مرادوت تامه

نداشت. زمستان را به شهر به سر می‌برد و از

○ دهه‌های پایانی سده سیزدهم هجری شاهد جریانهای فکری و اجتماعی و تشکلهای متعدد در جهت تجدید فکر دینی و اصلاحات اجتماعی و سیاسی بوده است.

○ «اصحاب سراج»
عموماً از عالمان و نخبگان فرهنگی مقیم خراسان بودند و در چارچوب التزام به اسلام و روح دیانت و پرهیز از تعصب و ریا، بر تجدید و احیای فکر دینی و لزوم اصلاحات فرهنگی و اجتماعی تأکید می کردند.

دروس نافع‌ای خود طلاب علوم دینیه را بهره‌مند می‌ساخت و بهار و خزان را در کوه‌های «بین‌الجبلین روضه من ریاض‌الجنه»؛ کهوف و مغاراتی برای مناجات خود اختیار کرده بود و رازهایی که خلق تحمل شنیدنش را نداشت به کوه می‌گفت و صدایش در گوش ملتزمین رکابش منعکس می‌شد و من خود کراراً التزام رکابش را در بیلاقات درک نمودم، دامنه کوه شاندیز و ابرده و زشک را از حنین و مناجات و تسبیح و تهلیل و کراماتش، به آن چشمی که خدا به من داده بود، کوه سینا دیدم. آنجا فهمیدم که «وَلَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» چه معنایی دارد که کوه را تلاوت قرآن آن مرحوم، به لرزه درآورده بود. آنجا فهمیدم که «فاو الی الکهف» چه معنایی دارد که آن مرحوم ایوای کهوف را تسکین لهوف خود قرار داده بود. . . .

درعین آن که در میان مردم به‌سر می‌برد، از مردم خارج بود و بستگی به جای دیگر داشت. . . هم حقوق عامه را از قضا و فتوا و ارشاد و موعظت و تدریس و انفاق و تفقد ادا می‌کرد و هم حقوق خاصه و خلصای خود را که به امتحانات و تجربت برای خود اختیار فرموده بود، با آنها بیلاق و قشلاق می‌فرمود و دقایق اخلاق را به آنها ضمن معاشرت تعلیم می‌داد. و خیلی سعی داشت که اعمال قلبیه و انفاقات بریه‌اش مستور ماند. . . .

ریاضات شاقه از یک طرف و نامایمات روزگار از یک طرف، احساسات روشن از یک طرف، غم‌خواری از عدم بیداری ملت اسلامیه از یک طرف، فوت علما. . . از یک طرف. . . تهی شدن خراسان از اخلاق ملیه از یک طرف، . . . گوهر دین را با جان خود در کف یقین گرفت. . . از این کوه به آن کوه گریزان» (بدایع‌نگار، ۲۵-۱۹/۴).

محمدباقر ساعدی در ضمیمه تاریخ علمای

خراسان می‌نویسد:

«حاج میرزا حبیب‌الله رضوی . . . از وارستگان و باریافتگان مرحوم میرزا ابوالقاسم درگزی . . . به اعتبار عالیات رفته به محضر میرزای مجدد و میرزای رشتی و فاضل دربندی حضور یافته. . . حدود ۱۳۰۰ ه. ق. با اخذ اجازه‌ی اجتهاد به وطن خویش بازگشت. . . ملاقات او با سید درگزی و برخی از ارباب حال و گرد آوردن اصحاب سراج که سید سهم عظیمی در آن داشته در آغاز [دیوان حبیب] به طبع رسیده.» (ساعدی، ۲۷۶-۲۷۵).

تفصیلی‌ترین و کامل‌ترین شرح حال حاج میرزا حبیب خراسانی همان است که به قلم حسن حبیب در مقدمه دیوان حبیب او آمده است و بعد از آن نیز احوال او مکرر موضوع مقاله‌هایی شده است از جمله مقالاتی به قلم ابوالقاسم حبیب‌اللهی (نویس) به سال ۱۳۶۳ ش (۲۹۴-۲۸۴)، علی پورجعفر در ۱۳۶۴ ش (۱۱۷-۹۹) و رضا قاسمی در ۱۳۶۹ ش (۳۴-۲۶).

سیدحسن مشکان طبسی (۱۳۲۷-۱۲۵۸ شمسی) از استادان بزرگ ادب و قاضی دیوان عالی کشور در مجله دبستان نوشته است:

یکی از اشخاص بزرگ خراسان بلکه ایران، مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله مجتهد بود که بسیاری درک فیض محضر آن مرحوم کرده و از بیانات منبری و محضری ایشان استفاده نموده‌اند. . . نگارنده پس از هفت سال توقف در اصفهان. . . به مشهد آمدم تا زيارتی کرده به اصفهان مراجعت کنم. پس از درک محضر آن مرحوم، قصد رحیل را به اقامت تبدیل نموده. . . (مشکان، ۵۰).

دیوان اشعار حاج میرزا حبیب خراسانی، حاصل تجربه شخصی او در سلوک عرفانی و سیر روحانی است. یکی از بهترین اشعار او، ترکیب‌بندی است که در جواب میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (وفات ۱۳۰۵ شمسی) ساخته است. ادیب گفته است:

لیس فی طیلسانی سوی هو

فاخته‌وار، چندی به «کوکو»

○ در سدهٔ سیزدهم
هجری، نهضت اصلاحات
در سرتاسر کشورهای
مسلمان از جمله در ایران،
عثمانی، مصر و هند آغاز
شد.

چندسالی در نجف اشرف با حاجی میرزا
زین العابدین... سبزواری، رفیق حجره و
گرما به و گلستان بود. چون برای عود و وطن
به کاظمین رسیدند، به غلام علی خان نام
هندی دست ارادت دادند و چند سالی به
صحبت او پای بست شدند، و بعد از فوت
غلام علی خان عیال وی را برداشته با برادر
طریق به ارض اقدس رضوی آمدند و بازارش
رونق یافت و اصحابش را «اصحاب سراچه»
می نامیدند. اوقاتی که راقم [نایب‌الصدر] را
با وی صحبت دست داد، بازارش کاسد و با
حاجی سید زین العابدین مذکور ارتباطش
فاسد بود، در کمال فلاکت و عسرت
می گذرانید، غالب سخنانش از جوگ
بشست و طریقه‌ی غیر مستقیمه می نمود و
ظاهراً غلام علی خان هندی وی را پریشان
کرده و نتوانسته از تفرقه‌اش
برهاند.» (نایب‌الصدر، ۵۵۰/۳-۵۵۳).

این که نایب‌الصدر در گزارش حال خدیو
نوشته است که اغلب سخنان او «از جوگ بشست
و طریقه‌ی غیر مستقیمه می نمود» (نایب‌الصدر،
۲۵۷/۳) با آنچه حسن حبیب نوشته است، قابل
مطابقت است چه به گزارش این نویسندهٔ اخیر
هم، غلام علی هندی - استاد خدیو - «به رموز
معارف و حکم هندوان دست یافته... زبان‌های
قدیمی هندوان و فلسفه‌ی افسانه‌های دینی و
معارف اخلاقی آنان را می دانست و به خواص
شاگردان خود می آموخت» (حبیب، ۲۳). تدین
نیز می نویسد که خدیو سانسکریت می دانست
(همانجا، ۲۲۳).

از خدیو به پارسی و عربی آثاری به نظم و نثر
برجای مانده و از جمله از او به عربی قصیده‌ای
باقی است که نشان‌دهندهٔ تضاع او در فلسفه و
عرفان است (تدین، ۲۲۳). این ابیات از يك قصیده
نمونه‌ای از اشعار خدیو است:

پیش از این کاندر فلك، انوار مهر و ماه بود
در سویدای دلم، سب‌حان الاله بود
پرده‌ی پندار تن تا گشت منشق؛ شد عیان
چهره‌ی خورشید جانم در حجاب ماه بود
از مقامات تبتل تا مقامات فنا
با همه خوبان، دلم در هر نفس همراه بود

یاوه هر سو مپو! ای خداجو!

من خدا، من خدا، من خدایم
و حاج میرزا حبیب خراسانی، در مقام
تعریض به ادیب نیشابوری، گفته است:

نیست جز فقر، در طیلسانم

نیست جز عجز، طی لسانم

سفله‌تر از همه ناکسانم

راست گویم: خسی از خسانم

برده زین سو، بدان سو، هوایم

بنده را پادشایی نیاید

از عدم کبریایی نیاید

بنده‌ای را خدایی نیاید

از گدا، جز گدایی نیاید

من گدا، من گدا، من گدایم

(دیوان حبیب، صص ۵۲-۵۳)

۲-۲- پیشوای اصحاب سراچه: خدیو
گیلانی

پیشوای اصحاب سراچه، مهدی خدیو گیلانی
(د. ۱۳۰۹ ه.ق. ۰) مردی حکیم، متفلسف،
عارف، متطبب، هیوی، منجم، دین‌شناس، ادیب و
شاعر بود. شرح حال تفخیم‌آمیز و سراسر
ستایش او را عطاء‌الله تدین طی مقاله‌ای منفرد در
دههٔ ۱۳۴۰ در مجلهٔ ارمان نوشته و در حق او
گفته است:

«خدیو از جمله مدیحه‌سرایان جلال عالم
آفرینش است. او برای توصیف و تحسین
گرداننده‌ی کائنات، ترانه‌ای ساخته که از هر
کلمه‌اش بوی توحید، خداپرستی و عرفان به
مشام می‌رسد.» (تدین، ۲۲۲).

هم‌چنین حسن حبیب، در مقدمهٔ دیوان حاج
میرزا حبیب خراسانی و مهدی بامداد در گزارش
احوال اعضای مختلف تشکل «اصحاب سراچه»،
هر دو، خدیو را به فضل و کمال علمی و عملی و
به‌ویژه به آزادگی و ترفع از دنیا، قناعت و مناعت
ستوده‌اند. در برابر این ستایشگران، نایب‌الصدر
شیرازی با نظری انتقادی به او نگرسته و در حق
او در مقام اختلاف طریقه و سلیقه چنین
می نویسد:

«خدیو... از فضائل صوری حظی

داشت و خط تحریر و نسخ را بد نمی نوشت

و در قواعد اعداد و حروف بی اطلاع نبود.

مقبره‌ی خالصی [در حرم حضرت امام
رضاع] مدفون شده. و ماده‌ی تاریخ او را
«یاغفران» یافته. بنده به تضمین گفته‌ام:

سال تاریخ حاجی فاضل

آن حکیم و فقیه با ایمان

ساعد از گفته‌ی شفیق نوشت

بهر تاریخ فوت: «یاغفران»

(ساعدی ۲۷۱-۲۷۰)

در سال دوم مجله‌ی الکمال که در سال ۱۳۰۰
شمسی/۱۳۴۰ هـ.ق. در مشهد به سردبیری
فضل‌الله آل داوود بدایع‌نگار آستان قدس رضوی
منتشر شده است، اشاره‌هایی به حاج فاضل دیده
می‌شود. از جمله:

الف - ضیاء الاسلام خراسانی طی نامه‌ای که
در شماره‌ی سوم مجله الکمال چاپ شده است،
می‌نویسد:

«خدارا شکر که... یک مجله اسلامی...

مانند الکمال... سرمشقی... می‌باشد...

مجله‌ای که حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای
حاج فاضل مجتهد دامت برکاته به ترویج آن امر
شرعی فرموده‌اند، این جانب حق ندارد که
به توصیف آن پردازد.» (الکمال،
س ۲، ش ۳، ص ۳۲).

ب - سردبیر مجله الکمال طی گزارش که در
شماره چهارم مجله مذکور منتشر شده است،
می‌نویسد:

«حرکت من الحرم الی الحرم - حضرت
مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج
فاضل مجتهد - دامت برکاته - به سفارت من الله
الی الله از آستان قدس به صبح سه شنبه ۲۰ شهر
شعبان [۱۳۴۰ هـ.ق.] عازم عتبه بوسی عتبات
عالیات با اهالی منزل خود گردیدند و شمس‌ی
نقباء سادات جلیله رضویه... میرزا یحیی
ناظر... در منزل «طرق» آن وفود حسینی و
مشیعین معظم را به صرف ناهار و شام پذیرایی...
(الکمال، س ۲، ش ۴، ص ۳۲).

از حاج فاضل دو کتاب حکمی و عرفانی مهم
برجای مانده است یکی شرح دعای عرفه و
دیگری تفسیر آیه نور. نسخه‌ای خطی از شرح
دعای عرفه مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ توسط

و از بیانات ایشان حظها می‌بردم. ایشان از
وعاظ بودند. لکن هیچ عالمی به قدر ایشان،
علم و اطلاع بر اوضاع عرب و طرز جاهلیت
و سبک اسلام نداشت. جامع اخبار و حاوی
آثار و محقق تاریخ اسلامی بود. مثلاً
چاههایی را که در زمان جاهلیت یا اسلام هر
کس در اطراف مکه و حجاز کنده بود که به
مردم آب برسد، او از حفظ، اسم آن چاهها
را می‌دانست و بانی آن را می‌گفت. کسی که
در این جزئیات آن قدر محیط باشد، معلوم
می‌شود که در رؤس مسایل و تشریح
غزوات صدر اسلام تا این زمان، چه قدر
خبیر و بصیر است» (همانجا، ۹۷-۹۶).

در این جا افضل الملک، می‌نویسد که
ملاعباس علی واعظ برادر قاضی سدخروی است
که به سال ۱۲۶۶ هـ.ق. به سفارت از سوی
حسام السلطنه نزد حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار
رفته است، در صورتی که عباس علی واعظ، پسر
حسن قاضی سدخروی است، نه برادر او.
محمدباقر ساعدی خراسانی در ذیل تاریخ علماء
خراسان تألیف عبدالرحمن مدرّس (وفات ۱۳۲۸
هـ.ق.) به عنوان ضمیمه می‌نویسد:

«ملا محمد علی از محققان، دانشمندان
عصر حاضر و از حکما بوده. شرح کمالات
این عالم ربانی هنوز هم زبانزد محافل و
مجالس است. و مردمی که از بیانات او
استفاده کرده‌اند [هم‌اکنون در قید
حیات اند. حاجی در اوایل تحصیل بر اثر
ذوق فطری با «اصحاب سراج» که اعز آنان
حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی بوده
پیوسته. و مرد بسیار خوش بزم و وارسته‌ای
بوده. معروف است فیض محمدخان سنی،
حاجی را گاهی اوقات برای صرف شیر به
منزل خود دعوت می‌کرده. حاجی پس از
صرف شیر، از وی تمجید کرده و می‌گفته:
رحمت حق بر تو و بر شیر تو

در قیامت حشر تو با پیر تو
حاجی محضر قضاوت داشته و شرحی
بر دعای عرفه می‌نوشته، لیکن ناتمام مانده.
آقای مروّج می‌نویسد: در روز دوشنبه
عربیع‌الثانی ۱۳۴۲ هـ.ق. وفات یافته و در

○ رئیس‌الطلاب که به
مخالفت با صوفیّه و
اصحاب سراج بر خاسته
بود، سپاهی هشتصد نفری
مجهز به ششول و چماق
داشت که پیش از جنبش
مشروطه، بعنوان
«احتساب» در امور
اجتماعی و فرهنگی مشهد
دخالت می‌کردند و
به گونه‌ای «گروه فشار»
تبدیل شده بودند.

احمد فاضل (بسر حاج فاضل) در ۱۶ تیر ۱۳۲۵ به کتابخانه آستانه‌ی قدس اهداء شده است که اکنون در آن کتابخانه نگهداری می‌شود. این نسخه که مجموعاً یکصد و پنجاه و دو صفحه به قطع رقعی است، چنین شروع می‌شود:

قال: الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع.
شرح: الحمد، هو الثناء علی الجمیل الاختیاری، الله، اسم الذات، المستجمع لجميع صفات الکمال. والحمد مصدر، یقع بمعنی الفاعل والمفعول و کلاهما صحیح. اما بمعنی الثانی فلان کل جمال و کمال من الله، فکل من یحمد احداً او یشنی علیه، فهو یشنی حقیقة علی الله، و ان لم یعرف له. و لنعم ما قیل:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است
الاتری ان الثناء والمدح لکتاب او
شعر هو ثناء علی مصنفه و شاعره. ولما
کان الموجودات باسرها کتاب الله
التکوینی، فمدح کل موجود و ثناء کل
شیء هو ثناء لله:

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است
و بعبارة اخری، لما کان ممکن لیس
له وجود من نفسه بل عدم فی نفسه:
ماعدمهائیم هستی هانما

تو وجود مطلق و هستی ما
فکذا لیس له کمال و جمال فی نفسه
یشنی علیه، بل جماله و کماله عکس
جمال الله و کماله:

خلق را چون آبدان، صاف و زلال
واندر آن تابان صفات ذوالجلال»

(نسخه آستان قدس، ۱-۲)

حاج فاضل خراسانی شاگردان بزرگی تربیت کرده است از جمله:

۱- حاج غلام حسین حکیم زرگر، چنان که ساعدی نوشته است:

«و از شاگردان نامبرده حاج غلام حسین حکیم زرگر است که از مردان وارسته و بزرگوار عصر حاضر و مورد توجه عوام و خواص بوده و در عین حالی که جامع فضائل

و کمالات بوده به کار زرگری خود مشغول و به تمام معنی احتیاط را مراعات می‌کرد به طوری که یهودیان هم بدون وزن و محک طلاهای خود را به او می‌داده و بدون امتحان طلا از او می‌خریدند و او را مـردی درست کار می‌دانستند... در اسطرلاب ماهر و در فهم مطالب قرآنی ذوقی منحصر به فرد داشت. چنان که تفسیری بر برخی از آیات نوشته و اشعار توحیدی شاهنامه را گرد آورده و بالاخره کمالات این مرد وارسته زیاد و پس از هفتاد سال زندگی نورانی حدود ۱۳۵۹ هـ. ق. وفات یافت و در صحن جدید مدفون شده» (ساعدی، ۲۷۱-۲۷۰).

۲- یکی دیگر از شاگردان حاج فاضل حاج میرزا حسن بجنوردی (۱۳۱۶-۱۳۹۶ هـ. ق.) فقیه و حکیم نامدار حوزه نجف است (تهرانی، ۳۸۵؛ رازی ۱۸۴/۳). وی در حوزه مشهد از حاج فاضل خراسانی فلسفه و از حاج آقا حسین قمی فقه و از آقا زاده خراسانی اصول آموخت و سرانجام به توصیه حاج فاضل برای تکمیل فقه و اصول به نجف رفت (تهرانی، ۳۸۵) و آن جا کتاب پر بار خود (القواعد الفقهیه) را در قواعد فقه در دوازده جلد تألیف کرد.

۳- دیگر شاگردان حاج فاضل عبارتند از: آقا بزرگ تهرانی، صاحب الدرر یعه؛ سید حسن امین الشریعه، صاحب اخلاق امینی؛ شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی، طابع منطق الطیر عطار؛ پدر سید محمود فرخ خراسانی؛ محمد علی بامداد و مهدی الهی قمشه‌ای (حسن زاده، ۹۷) دکتر قاسم غنی، در نامه‌ای که به تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۲۹ به محمد علی جمال زاده، نوشته است می‌گوید:

«حاج فاضل مجتهد بزرگ مشهد... شعر خوب می‌گفت، شعر خوب می‌فهمید، تاریخ می‌دانست، سرعت انتقال و هوش غریبی داشت، رند عالم سوزی بود. یک نوع آبه کوانیسار ایرانی بود که من هزارداستان از او دارم... مردم صاحب‌دل نیک نفسی هم بود» (غنی / ۲۸۲).

۲-۴- امین‌الحکماء سبزواری

○ تشکّل فرهنگی - اجتماعی «اصحاب سراچه» که زیر چتر عرفان تجربی و تزکیه نفس پیدا شده بود، بوسیله رهبران فرهنگی و سیاسی سنتی از راه تحریک عوام، محکوم و سرکوب شد.

میرسید محمدامین الحکماء سبزواری (د. ۱۳۲۴ ه.ق.) معروف به «آقای عراقی» - نوۀ میرسید محمد امین حسینی که در عصر تهماسب دوم (۱۱۳۶ ه.ق.) به کلاتتری مردم سبزواری فرمانی صادر کرده که تا امروز بر دیوار مسجد جامع سبزواری منقور مانده است. امین الحکما از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری بود و پس از مرگ استاد، سفری به هند کرد و سه سال تمام در آن دیار به سیر و سفر پرداخت و کتاب‌هایی با خود از هند به ایران آورد که بعضی از آنها تا به امروز در کتابخانه اخلاف او باقی است. وی همچنین زبان هندی آموخته بود و بعضی اشعاری که به هندی فرا گرفته بود، سینه به سینه، تا به امروز در حافظه نوۀ او (سیدعلینقی امین، شارح دعای کمیل، ناظم منطق عارفان و مؤلف ده‌ها کتاب دیگر) محفوظ مانده است. امین الحکما در موسیقی آوازی (موسیقی ایرانی، عربی و هندی) استاد مسلم بود و استادش حاج ملاهادی سبزواری به همین دلیل اشعاری برای او ساخته که در دیوان او به تصحیح نویسنده به چاپ رسیده است (سبزواری، ۵۴۰) و از جمله در حق او گفته است:

راست شو ساقی و بر رجم مخالف می‌ده

تا جوانان «عراقی» به نوا بنشینند

۲-۵ - رییس الطالاب

حاج میرزا زین‌العابدین سبزواری (۱۲۴۵-۱۳۳۵ ه.ق.) در عراق به همراه خدیو گیلانی به غلام‌علی هندی دست ارادت داد و سپس به همراه خدیو از بغداد به مشهد آمد، و در شمار اصحاب سراچه، به تبلیغ افکار اصلاحی و تجدّدطلبی پرداخت. چون اصحاب سراچه تبعید شدند، وی راه خود را از ایشان جدا کرد و «دشمن صوفیه شده و به دسته‌ی مخالفین پیوست» (بامداد، ۱۱۲/۶). در سال ۱۳۱۳ ه.ق. در اثر تبلیغات او، قریب هشتصد نفر از طالاب مشهد دور او جمع شدند و هر یک از آنان به بذل مال و جان با وی بیعت کردند و به این مناسبت، وی به «رییس الطالاب» معروف شد (همانجا). این سپاه هشتصدنفری که به زودی همه به ششلول و چماق مسلح شدند، قبل از جنبش مشروطه، به‌عنوان «احتساب» در امور اجتماعی و فرهنگی

دخالت‌هایی می‌کردند. مثل این که «هرکس را که می‌دیدند، سببالتاش را زده و دارای شاراب است... توقیف کرده شاربهای او را می‌زدند. و بعد، اتباع مسلمان روسیه را هم مانع می‌شدند که با لباس [محلی خود] به زیارت حرم امام رضا(ع) بروند. چون کنسول‌های روس و انگلیس مقیم مشهد به این کارهای او اعتراض کردند، استاندار خراسان اتباع او را گوشمالی داد (همانجا). بدین گونه، این تشکل اجتماعی به‌نوعی گروه فشار Pressure Group تبدیل شده بود.

رییس الطالاب پس از جنبش مشروطه، رییس مجاهدان مشهد شد. در دوره استبداد صغیر، «برای اعاده‌ی مشروطیت، بر اسب سوار می‌شد و قطار فشنگی حمائل می‌کرد و تفنگی بر دست می‌گرفت و مجاهدان مسلح هم در رکاب او حرکت می‌کردند و در خیابان‌ها و کوچه‌های مشهد، مشروطیت را تبلیغ می‌کردند» (همانجا، صص ۱۱۲-۱۱۳).

۲-۶ - صیدعلی خان در گزی

صیدعلی خان در گزی (مقتول ۱۳۳۶ ه.ق.) از خوانین دانشمند درگز خراسان، پسر سلیمان خان حاکم درگز بود. «جدّ اعلای او از سرداران محبوب نادرشاه بود» (سایکس، ۳۸۴). صیدعلی خان نیز مدتی خود حکومت درگز را برعهده داشت، تا آن که در ۱۳۲۸ ه.ق. با جلب موافقت والی خراسان حکومت را به پسرش مسعودخان واگذار کرد. اما در ۱۳۳۶ ه.ق. این پسر و پدر به دست مخالفان محلی کشته شدند.

صیدعلی خان از شاگردان خدیو گیلانی بود و در مشهد در همسایگی خدیو منزل داشت. وی استاد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (استاد ادیبان بزرگی هم چون بدیع‌الزمان فروزانفر، محمد پروین گنابادی، محمدتقی مدرس رضوی و...) بوده است (ریاضی، ۸۴). یکی دیگر از شاگردان صیدعلی در گزی، محمدتقی بهار است (بهار، سبک‌شناسی، ۱/یب). بهار در وصف او می‌گوید:

امیری، نامداری، کامکاری

که درس نامداری کرده از بر

مرا استاد شعر پارسی اوست

به نام ایزد، زهی استاد و سرور

(بهار، دیوان، ۲۵۷/۱)

○ تشکل «اصحاب سراچه» جنبشی فرهنگی - اجتماعی بود که به تعبیر هگل می‌توان آن را گونه‌ای «نهاد جامعه مدنی» تلقی کرد.

نمونه‌ای از اشعار صیدعلی خان:

چهارصد سال فزون شد که زتیغ کج ما

خواب در چشم همه از بک و افغان نبود

افتخار دره گز امروز از صیدعلی است

که در آفاق چو او مرد سخندان نبود

(عنبرانی، ۶)

نایب السلطنه! برگو به شه پاک سرشت

که یکی زاهل خراسان به من این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان به تو ارزانی باد

ما ره عشق گرفتیم، چه مسجد چه کنشت

ناصرالدین شاه در جواب گفت:

نایب السلطنه برگو به خراسانی زشت

که شهنشاہ جواب تو به این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان به من ارزانی باد

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

سرانجام مردم مشهد در ۱۳۰۳ ه.ق. در

برابر آصف الدوله قیام کردند و ناصرالدین شاه

مجبور شد آصف الدوله را به تهران احضار کند و

به جای او محمودخان ناصرالملک به ایالت

خراسان منصوب شد.

۳- مخالفت با اصحاب سراچه

تشکل اجتماعی، اندیشه‌ها و تبلیغات

اصلاح طلبانۀ اصحاب سراچه و شیوۀ زندگی

ایشان، مایۀ بروز مخالفت جدی فرهنگ سنتی

علمی و سیاسی با آنان شد. محمدتقی

مجتهد بجنوردی (وفات ۱۳۱۴ ه.ق.) - از

شاگردان شیخ محمدحسن صاحب جواهر و

شیخ مرتضی انصاری - که اعتماد السلطنه او را به

مقبولیت و مسلمیت نزد عامۀ می‌ستاید

(مطلع الشمس، ۴۰۲/۲ و المآثر ۱۵۸)، خدیو و

یارانش را تکفیر کرد و ملا احمد خطیب، از

واعظان مشهد، عوام را بر اصحاب سراچه

شوراند تا آن که اوضاع چنان شد که جان خدیو

اصحاب سراچه در خطر افتاد (حبیب، ۳۲). پس

والی خراسان (عبدالوهاب آصف الدوله شیرازی)،

عدۀ ای از اصحاب سراچه را به دره گز و کلات

تبعید کرد و اصحاب سراچه متفرق شدند

(بامداد، ۷۷/۶).

وقتی حاج میرزا حبیب و حاج فاضل به امر

آصف الدوله از مشهد به دره گز تبعید شدند،

حاج میرزا حبیب دست ارادت به سید ابوالقاسم

در گزی داد و حاج فاضل این رباعی را در دره گز

سرود:

با یاد خدا، دره گز و توس یکی است

آه دل مظلوم و داف و کوس یکی است

چون نیست زمام امر، در قبضه‌ی ما

پس شادی و انبساط و افسوس یکی است

در همین اوان است که شاهزاده ابوالحسن

میرزا قاجار ملقب به شیخ الرئیس و متخلص

به حیرت، از ترس خشونت و شدت آصف الدوله،

از مشهد به عشق آباد فرار کرد و این شعر را از

آنجا به توسط کامران میرزا نایب السلطنه برای

ناصرالدین شاه فرستاد:

۴- شیوۀ زندگی و سلوک اصحاب

سراچه

شیوۀ زندگی و سلوک اصحاب سراچه را

چنین نوشته‌اند که از دو ساعت به صبح مانده تا

نماز صبح به افراد و تنها در حرم رضوی، به تهجد

مشغول بوده‌اند. روزها را اغلب روزه می‌گرفتند.

در افطار از غذاهای چرب و سنگین و گاه حتی از

همۀ غذاهای حیوانی پرهیز می‌کردند. از

آمدوشد با مردم و «آمیزش با زهاد و مقدس

القابان» اعراض داشتند و شب و روزشان به عبادت

خالق و خدمت مخلوق مصروف بود. هر روز

عصر، هنگامی که هوا خوش بود، فرسنگی

پیاده‌روی و هواخوری می‌کردند و به خارج شهر

می‌رفتند (حبیب، ۲۵-۲۶).

۵- تفکرات اجتماعی و اصلاح طلبی

رگه‌های اصلاح طلبی و اندیشه‌های

اجتماعی - سیاسی دست کم در میان بعضی از

اصحاب سراچه بارز بوده است. از جمله

زین العابدین سبزواری که بعدها در جنبش

مشروطه به ریاست طلاب خراسان به حمایت

از مشروطیت برخاست و از این رهگذر به

«رییس الطلاب» مشهور شد (امین، ۱۹۲-۱۹۴)،

صبح‌ها در اوج محبوبیت اصحاب سراچه - یعنی

- بامداد، مهدی، رجال تاریخ ایران، تهران، زوار، ج ۶.
- بدایع نگار، فضل الله، الکمال، سال دوم، شماره‌های اول تا دهم (۱۳۰۰-۱۳۰۱ شمسی).

- بهار، محمدتقی، دیوان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴، ج ۱.

- همو، سبک‌شناسی، تهران، پرستو، ۱۳۵۵، ج ۱.
- پورجعفر، علی، (شرحی به اختصار در احوال و زندگانی میرزا حبیب خراسانی)، فرهنگ نامه، ۱ (۱۳۶۴).

- تدین، عطاء الله، «خدیو شاعر قلندر گیلانی»، ارمنان، سال سی و ششم، شماره‌ی چهارم.

- تهرانی، شیخ آقا بزرگ، طبقات اعلام الشیعه، جزء ۱، تقی‌البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، ۱۴۰۴، قم ۱.

- حبیب، حسن، مقدمه بر دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به کوشش علی حبیب، تهران، زوار، ۱۳۵۳.

- حبیب‌اللهی، ابوالقاسم (نوید)، «حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی»، ارمنان نوید، اصفهان، ۱۳۶۳.

- حبیب خراسانی، دیوان، به کوشش علی حبیب، تهران، زوار، ۱۳۵۳.

- حسن زاده آملی، حسن، نامه‌ها بر نامه‌ها، قم، قیام، ۱۳۷۳.

- ریاضی، غلامرضا، دانشوران خراسان، مشهد، خسروی، ۱۳۴۱.

- سبزواری، حاج ملاهادی، دیوان اشعار، چاپ سیدحسن امین، تهران، مه، ۱۳۷۷.

- سایکس، یرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، زوار، ۱۳۳۵، ج ۲، ۳۸۴.

- شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، تهران، ۱۳۵۲.

- عنبرانی، ابراهیم، «صیدعلی خان در گزی»، نشریه فرهنگ خراسان، آذر ۱۳۳۹.

- غنی، دکتر قاسم، نامه‌ها، به کوشش سیروس غنی و سیدحسن امین، تهران، وحید، ۱۳۶۸.

- قاسمی، رضا، «حاج میرزا حبیب خراسانی»، صوفی، ش ۸ (مهر ۶۹).

- مشکان طبسی، سیدحسن، «حاج میرزا حبیب»، دبستان، سال اول (۱۳۰۴)، ص ۵۰.

- نایب‌الصدر شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقائق، چاپ محمدجعفر محجوب، تهران، سنائی، بی تا (کتابفروشی بارانی ۱۳۴۵)

- هجویری، کشف‌المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۹۷.

- دائرة المعارف تشیع، مدخل «اصحاب سراج».
- مدخل «اصحاب صفه»

- Encyclopedia of Islam, New Edition, 1961.

سال‌ها پیش از انقلاب مشروطه - در یکی از شبستان‌های مسجد جامع گوهرشاد جلوس می‌کرد و تا اذان ظهر به صحبت‌های متنوع اجتماعی - سیاسی برای طلاب مشغول بود. از جمله مطالبی که در این نشستها از او نقل کرده‌اند، «پیشرفت ملل غرب در علم و صنعت، عقب‌افتادگی مسلمانان در امور دینی و دنیوی، تعصبات بیهوده شیعه و سنی، جشنی که طلاب در نهم ربیع الاول... می‌گرفتند و قتل‌هایی که در همان ایام میان شیعه و سنی روی می‌داد، شبیه‌سازی‌های صحرای کربلا...» می‌باشد (حبیب، ۲۸).

بدین‌گونه مسلم می‌شود که تشکل اصحاب سراج به یک جنبش فرهنگی - اجتماعی بوده است که به تعبیر هگل، نوعی «نهاد جامعه مدنی» Civil Society (لایه‌ای از تشکل اجتماعی که واسطه بین خانواده و دولت است) تلقی تواند شد. این تشکل فرهنگی - اجتماعی، بر اثر مداخله مستقیم والی خراسان در هم شکسته است.

یادداشت‌ها

* در شماره‌های ۱۳۲-۱۳۰ اطلاعات سیاسی - اقتصادی مقاله‌ای از دوست فقید دانشمندمان شادروان دکتر حمید عنایت با عنوان «بینش سیاسی اخوان‌الصفا» چاپ شده بود.

مقاله حاضر، پژوهشی است در شناسایی یک جنبش روش‌بین ایرانی بر پایه همان تشکل فرهنگی «اخوان‌الصفا»ی قرن پنجم که در قرن سیزدهم در دامن فرهنگ اسلامی ایران و در زیر چتر عرفان تجربی در خراسان آغاز شد، ولی به دست متحجران سرکوب شد.

۱. کشیش رندفرانسوی به نام گراهام کوانیارد Jerome Coignard که قهرمان یکی از داستانهای آنتول فرانس (نویسنده معروف فرانسوی) است.

۶- منابع

- اخوان‌الصفا، رسائل، قاهره، بی تا، ۱۳۴۷ هـ. ق، ج ۱.
- اصفهانی، ابو نعیم، حلیه الاولیاء، چاپ عبدالحفیظ فرغلی القرنی، قاهره، مطبعة الانوار، بی تا.
- افضل‌الملک، غلامحسین، سفرنامه خراسان و کرمان، تهران، توس، بی تا.
- امین، سیدحسن، احوال و افکار ملاهادی سبزواری، لندن، پکا، ۱۳۶۸.